شهرآرا
روزنامه شهر امید و زندگی
SHAHRARANEWS.IR
۵شنبه
۱۷ بهمن ۱۳۹۸
۱۱جمادی‌الثانی۱۴۴۱
شماره ۳۰۳۹
۰۵
ادبیات و هنر

ایران فرهنگی را از یاد نبریم

کاوشی در حاشیه اظهارات رئیس‌جمهور افغانستان درباره خاستگاه زبان فارسی



گروه ادبیات و اندیشه| ماجرا از صحبت‌های اخیر رئیس‌جمهور افغانستان شروع شد؛ آنجا که محمداشرف غنی احمدزی در برنامه‌ای مهد زبان دری (فارسی) را افغانستان دانست و ایرانیان را کسانی که زبانشان پهلوی بوده است. او در این صحبت‌ها به‌صراحت ایران را «دزد» خطاب کرد! البته به‌جز واکنش‌های ایرانیان در رسانه‌ها، در میان خود افغانستانی‌ها نیز واکنش‌های کمابیش تندی به این سخنان نشان داده شد. از جمله این واکنش‌ها توصیه به جدی‌نگرفتن اشرف‌غنی و تفرقه‌افکنانه خواندن ماهیت صحبت‌های او بود.

یکی از واکنش‌ها دراین‌باره یادداشتی است که محمدکاظم کاظمی، شاعر و پژوهشگر افغانستانیِ ساکن مشهد، در خبرگزاریِ تسنیم منتشر کرد. کاظمی در آن یادداشت، ضمن اذعان به اینکه «از نظر تاریخی این سخن که افغانستان مهد زبان فارسی دری است، سخن بیراهی نیست»، گفته درست را مهد زبان فارسی دانستن «خراسان» خواند که «سرزمین بزرگی بوده که اینک بین افغانستان و ایران و کشورهای آسیای میانه تقسیم شده است».

روی‌هم‌رفته، توجه به چند نکته بایسته است. نخست اینکه وقتی می‌گوییم «افغانستان» مهد زبان دری است، آگاهانه یا نادانسته فراموش کرده‌ایم که در زمانی که مردمان شهر بلخ -واقع در افغانستان امروز- به فارسی سخن می‌گفته‌اند، در دیگر نقاط ایران کهن، مثلا توس یا سیستان نیز زبان شهروندان فارسی بوده است. به این گزاره بیفزایید که خراسان بزرگ شامل ۳ استان خراسان ایران و بخش‌هایی از افغانستان و نیز بخش‌هایی از چند کشور آسیای میانه بوده است و جایگاه تمام این جغرافیا در زبان فارسی را باید در نظر گرفت. از سوی دیگر فارسی یا پارسی که برگرفته از نام قوم پارس است، در سیر تحول خود از پارسی‌باستان به پارسی‌میانه و نو، بخش‌های گوناگون شاهنشاهی‌های ایرانی را درنوردید و از میان‌دورود در غرب ایران تا بخش‌های شرقی آن را تحت تأثیر قرار داد. نکته دیگر اینکه افغانستان امروزی در زمانی که بخش‌هایی از آریانای باستانی بوده است، جزو قلمرو هخامنشیانِ ایرانی شمرده می‌شده و پس از آن نیز در دوره‌های گوناگون تاریخ همواره، دست‌کم در بخش‌هایی از آن، در گستره ایران تاریخی قرار گرفته است. این وضعیت با تغییراتی در طول تاریخ تداوم می‌یابد تا حدود ۳سده پیش که نخست میرویس‌خان هوتک علیه صفویان شورید و سپس با کشته‌شدن نادرشاه افشار، احمدخان دُرّانی در افغانستان حکومت برپا کرد. حتی شهر مهم هرات تا حدود ۱۶۰سال پیش از شهرهای ایران بود که با دسیسه انگلیسی‌ها جدا شد. بنابراین افغانستانی که تا همین قرون اخیر استقلالی نداشته است، چگونه می‌تواند مهد زبان فارسی‌ای باشد که به شکل کنونی‌اش حدود ۱۲۰۰سال عمر دارد؟ مهم‌تر از همه این‌ها لزوم توجه به مفهوم «ایران فرهنگی» است. وقتی زبان و فرهنگ فارسی می‌تواند در شرایط مهم کنونی عامل وحدت مردم منطقه به‌ویژه مردم ایران و افغانستان باشد، چرا باید بر طبل تفرقه کوبید؟.

این مجادلات اگر صبغه ناآگاهی نداشته باشد، بی‌گمان رنگ و روی سیاسی و احیانا مصرف داخلی برای گوینده دارد تا به خواست خود در عرصه قدرت برسد. دراین میان آنچه آسیب می‌بیند، اگر راستی و حقیقت و فرهنگ هم نباشد، می‌تواند دوستی و یکدلی مردمان ۲کشور همسایه باشد؛ امری که غفلت از آن ممکن است پیامدهای ناگواری را رقم بزند.

ادعاهای مطرح‌شده بیشتر جنبه سیاسی دارد تا تاریخی

دکتر محمدجعفر یاحقی، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی، با این باور که ریشه زبان فارسی به شهر بلخ می‌رسد، هم‌سوست، اما اظهاراتی از این دست را از جنبه سیاسی تلقی می‌کند. او می‌گوید: در گذشته کشور افغانستان نبوده است، اما به هر حال سرچشمه زبان فارسی به شهر بلخ می‌رسد که امروز در افغانستان قرار گرفته است. همچنین علاوه‌بر سامانیان، حکومت غزنویان -که مرکز آن در غزنین واقع در افغانستان امروزی بوده است- در گسترش زبان فارسی نقشی مهم ایفا کرد. الان سه‌چهارم خراسان بزرگ در افغانستان است و از نظر جغرافیایی و اقلیمی آن‌ها مدعی خراسان هستند، اما ادعاهای مطرح‌شده [رئیس‌جمهور افغانستان] بیشتر جنبه سیاسی دارد تا تاریخی.

یاحقی درباره دزد خطاب‌کردن ایرانیان از سوی اشرف‌غنی هم معتقد است که زبان مال کسی است که به آن تکلم می‌کند و دراین‌باره دزدی معنا نمی‌دهد: آیا در مواجهه با اینکه مردم استرالیا به انگلیسی سخن می‌گویند، انگلیسی‌ها آن‌ها را دزد خطاب می‌کنند؟ نمی‌توان بر مبنای تقسیمات جغرافیایی امروز یک زبان را صرفا متعلق به یک کشور دانست.

این استاد ادبیات خاطرنشان می‌کند: زبان فارسی مشخصات نحوی و سلاست و صلابتی داشته که سبب شده است حکومت‌ها آن را به رسمیت بشناسند و بر مبنای آن کتابت صورت گرفت و زبان رسمی شد و باقی گویش‌ها در حاشیه ماندند. حمایت سامانیان و بعد غزنویان نیز باعث شد آثار مکتوب فارسی به جاهای مختلف برود و بقیه از این زبان تبعیت کردند. این زبان اگرچه در جاهای مختلف ویژگی‌های خاص خود را دارد، کل آن می‌شود فارسی دری.

فارسی مخصوص خراسانیان نبوده است

سیدمهدی سیدی، خراسان‌پژوه مطرح، می‌گوید: اینکه کسی ادعا کند خاستگاه زبان فارسی ایران نیست، حرف خنده‌داری است. اصلا اروپاییان در گذشته ایران را با نام پرشیا و سرزمین قوم پارس می‌شناختند و بعدها این سرزمین به ایران مشهور شد. آن‌ها حتی از زمان اسکندر، خراسان را نیز به این نام نمی‌شناختند و با عنوان پَرتَوَه از آن یاد می‌کردند، اما نژاد و زبان افغان‌ها پشتون و پشتو است. پشتون‌ها بخشی از مردمی هستند که کشور افغانستان را تشکیل می‌دهند و بعضا فارسی نمی‌دانند. هزاره، تاجیک، ازبک، ترکمن، بلوچ و... از دیگر اقوام تشکیل‌دهنده این کشور هستند. پس کسی نمی‌تواند ادعا کند که زبان فارسی ایرانیان از افغانستان برخاسته و متعلق به آن‌هاست.

او ادامه می‌دهد: ما ایرانیان ضعف‌هایی داریم، ما در میان خودمان بحث می‌کنیم که فلان شخص -مثلا رودکی- ایرانی است یا خیر، اما از نظر بین‌المللی و آکادمیک تعریف نکرده‌ایم ایران و ایرانی یعنی چه؟ در دنیا از حوزه تمدنی صحبت می‌شود، برای نمونه تمدنی مانند چین یا هند یا ایران یا یونان داریم که هریک از این تمدن‌ها مرکزی هستند که حوزه وسیع‌تری را پوشش می‌دهند. طبق این تعریف، ایران یک حوزه تمدنی داشته و دارد که کشور ایران بخشی از آن است.

سیدی با اشاره به این دیدگاه که در مقاطعی از تاریخ نام «ایران» به جغرافیای امروزی آن و جغرافیای ایران تاریخی اطلاق نمی‌شده است، تصریح می‌کند: شاید از ۱۴۰۰سال پیش که عرب‌ها ایران را گرفتند تا زمان صفویه هیچ حکومت یا کشوری با نام ایران نداشتیم، ولی همگان می‌دانستند که حافظ، سعدی، مولوی و... اهل ایران هستند. بنابراین وقتی می‌گوییم فلان فرد ایرانی است یا به این معناست که زادگاه یا مدفنش در ایران کنونی است یا زبانش فارسی است یا متعلق به حوزه تمدن ایران‌زمین است.

او می‌افزاید: همچنین کلمه افغانستان را انگلیسی‌ها از زمانی که این منطقه را گرفتند، به آن اطلاق کردند. اگر از خود افغان‌ها بپرسید از چه زمانی کشوری به این نام دارید؟ می‌گویند از زمان احمدشاه بابا؛ احمدخان دُرّانی یکی از خان‌زاده‌های افغان در سپاه نادرشاه بود و بعد از اینکه نادر کشته شد، او فرار کرد و کشوری به نام افغان به وجود آورد. بعدها روس‌ها و انگلیسی‌ها آنجا را گرفتند و بر آن نام افغانستان گذاشتند.

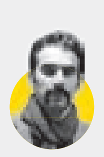
این خراسان‌شناس تأکید می‌کند: ما از نظر آکادمیک، ملی، دولتی و حکومتی یک‌بار به تعریف ایران نپرداخته‌ایم تا حوزه تمدنی آن را مشخص کنیم. اگر تعریفی انجام شود، مشخص می‌شود که بخش عمده افغانستان جزو خراسان بزرگ است، البته متأسفانه برخی از مسئولان و صداوسیمای ما وقتی از خراسان بزرگ نام می‌برند، به اشتباه منظورشان خراسان شمالی و رضوی و جنوبی است. این ۳خراسان، یک‌چهارم خراسان بزرگ است. اگر بخواهیم خراسان را هم تعریف کنیم، همه افغانستان جزو خراسان هم نیست، فقط ربع بلخ در شمال و ربع هرات در غرب جزو خراسان است. بخش‌های جنوب و شرق جزو زابلستان و سیستان بوده است.

سیدی با اذعان به اینکه خراسان بزرگ در فرهنگ و تمدن و زبان ایران جایگاه ویژه‌ای دارد، این اعتقاد را که مهد زبان فارسی خراسان بزرگ است، گزاره‌ای دقیق نمی‌داند: برای اولین‌بار سامانیان در شرق ایران در قرن چهارم این زبان را تبدیل به زبان رسمی حکومت خود کردند، بعد هم از شاعران خواستند تا با این زبان اثر تولید کنند. پس خراسانی‌ها و ماوراءالنهری‌ها سهم ویژه‌ای در پیدایش و غنای این زبان و فرهنگ و ادبیات فارسی دری داشته‌اند. باید توجه داشت که سامانیانی این زبان را رسمی کردند که هرچند خود را امیر خراسان می‌نامیدند، پایتختشان در بخارا بود که در ماوراءالنهر قرار داشت. از این منظر می‌توان گفت خراسانیان و ماوراءالنهری‌ها با مدیریت سامانیان این ریشه را کاشتند. قبل از مغول هم بر ادبیات ما سبک خراسانی حاکم است. همین زبانی که خراسانیان با آن ادبیات را غنی کردند، زبان مردم دیگر مناطق ایران هم بود. پس این زبانی که سامانیان و مردم خراسان از آن استفاده کردند، از جیبشان درنیامده بود، زبان مردم ایران بود. این زبان عراق هم بود، اما عرب‌ها خواستند که با این زبان ادبیات خلق نشود. بنابراین خراسانیان نمی‌توانند ادعا کنند این زبان مخصوص آن‌هاست. ادعاهای این‌چنینی برای گرفتن نتایج سیاسی است.

او اظهار می‌کند: باز هم باید گفت که جای بحث درباره اینکه حوزه تمدنی ایران‌زمین کجاست، بسیار خالی است، ولی وقتی دغدغه مسائل ملی در درجه پنجم و ششم قرار می‌گیرد، باید شاهد این پیامدها هم باشیم.

کارتون‌شهر




محمود آزادنیا

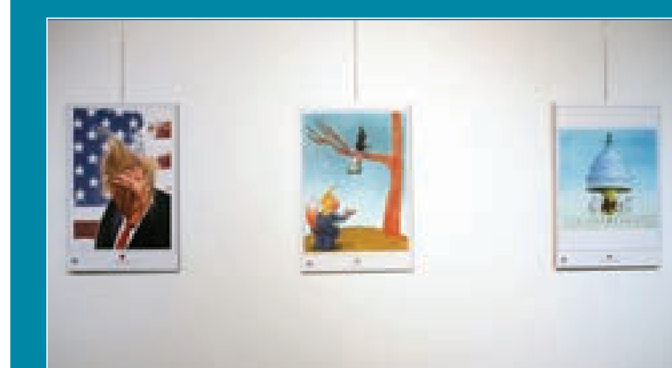
این یک پیپ نیست؛ ترامپ است...

مخاطبان گرامی، به‌دلیل انتشار ویژه‌نامه سی‌وهشتمین جشنواره فیلم فجر و تغییراتی که به واسطه آن در صفحه روز نو به وجود می‌آید، به مدت یک هفته تا تاریخ ۲۱ بهمن ماه ستون «کارتون‌شهر» در این صفحه پذیرای چشم‌های شماست.

ترامپ علیه بشریت، کاریکاتوریست‌ها علیه ترامپ

نگاهی به نمایشگاه ترامپیسم۲ در نگارخانه اشراق حوزه هنری مشهد

امیر منصور رحیمیان - خدا، رفتگان شما را هم بیامرزد. عمو احمد، خیلی سرش می‌شد. شعر می‌گفت، داستان و مقاله می‌نوشت و یک کتابخانه بزرگ داشت. ساعت‌ها می‌نشستیم و درمورد خلقت، جهان، زمان، سیاست، اقتصاد و طرز نگاه آدم‌ها به این چیزها، باهم حرف می‌زدیم، در موردشان شوخی می‌کردیم و می‌خندیدیم. گاهی اوقات هم که سر کیف بود، کتاب‌هایش را به من امانت می‌داد. اعتقاد داشت کاریکاتوریست‌ها جهان را به شکل مهیج‌تر و عمیق‌تری می‌بینند. توی اتاقش قرص و دوا و یک کپسول بزرگ سفیدرنگ داشت که وقتی سرفه امانش را می‌برید، کمکش می‌کرد تا نفسش قطع نشود. اگر گاز خردل می‌گذاشت، الان زنده بود، ولی شیمیایی شدن بدترین اتفاقی است که می‌تواند برای یک رزمنده بیفتد. همه اعضای داخلی‌اش تاول زده بود. عمو، انگار از درون پخته بود. بعد فوتش، خیلی سعی کردم قیافه‌اش را نقش کنم، ولی نشد. اثر نهایی، از نظر فنی خوب از کار درمی‌آمد ولی از نگاه خودم برای معرفی‌اش، یک جایی، یک چیزی کم داشت؛ برای همین هیچ‌وقت نتوانستم عمو را بِکشم. این نکته که ما برای بزرگداشت یا یادبود آدم‌های مهم زندگی‌مان -آن‌هم در هر زمینه‌ای- تصمیم می‌گیریم چهره آن آدم‌ها را به نقش تبدیل کنیم، موضوع تازه‌ای نیست. چهره‌های علمی، ادبی، هنری و... تاکنون سوژه اصلی و موضوع نهایی بسیاری از جشنواره‌ها و فستیوال‌ها بوده‌اند؛ به‌خصوص جشنواره‌های کاریکاتور در این قبیل اتفاقات بسیار فعال بوده‌اند تا به اکنون. هنرمندان با کشیدن کاریکاتور این آدم‌ها، ارادت و احترام خودشان را به آن‌ها نشان می‌دهند. تحقیق درمورد شخصیت سوژه، طرز فکر و زندگی‌اش، یکی از ارکان کشیدن کاریکاتور هر آدمی است. اینکه موضوع بسیاری از جشنواره‌ها را همین مطلب قرار می‌دهند، شاید به‌خاطر این است که می‌خواهند چند نفر بیشتر با طرز زندگی و تفکرات آن آدم‌ها آشنا بشوند؛ چندنفری که اتفاقا خودشان پیشرو و تعیین‌کننده خط فکری در جامعه هستند، ولی در مورد شخصیت‌های سیاسی معمولا نتیجه برعکس است. این آدم‌ها تریبون‌ها و رسانه‌های بزرگ را خودشان هدایت می‌کنند؛ برای همین هم نظرها و گفته‌هایشان را بیشتر آدم‌های جوامع مختلف می‌شنوند. زندگی شخصی ندارند و طرز بینش‌شان به جهان اطراف، برای عموم مردم، با هر سطح درکی، قضاوت‌پذیر است؛ برای همین نمایشگاه‌هایی با این شکل، بیشتر حالت انتقادی به خود می‌گیرد. هنرمندان کاریکاتوریست معمولا چیزهایی را که از قلم می‌افتد، به شکلی اغراق‌شده و مبالغه‌آمیز، جلوی چشم مخاطب می‌آورند. نمایشگاه «ترامپیسم» هم از همین دست است. با این تفاوت بزرگ که مهم، نقش کردنِ قیافه آن آدم نیست؛ مهم نقش کردنِ تفکرات مریض‌گونه او برای تعامل با جهان است. ترامپیسم چیزی شبیه به سادیسم است. نام‌گذاری هوشمندانه نمایشگاه، نشان از تفکری دارد که پشت این آثار باید باشد. انگار هنرمندان جمع شده‌اند تا به بقیه دنیا اعلام کنند که: ترامپیسم به‌مثابه یک نوع حرکت علیه بشریت است. یک نوع سبک مریض‌گونه نگاه کردن به جهان است. یک نوع مرض است که به جان دنیا افتاده است و حالا‌حالاها قصد ندارد بی‌خیال بشود. این نمایشگاه که اختتامیه دومین دوره‌اش در تهران، به‌همت سازمان هنری و امور سینمایی دفاع مقدس با مشارکت موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و حوزه هنری، در همین یک ماه گذشته برگزار شده بود، حالا به مشهد رسیده است. ۱۳۶ اثر از بهترین کارتونیست‌ها و کاریکاتوریست‌های جهان و ایران به نقد این تفکر و این نگاه پرداخته بودند؛ آثاری که از فیلترهای مختلف رد شده و نگاه داوران بین‌المللی را تجربه کرده‌اند تا جلوی چشم مخاطبان به تماشا گذاشته شوند؛ نمایشگاهی که می‌توانست خیلی باشکوه‌تر حداقل در مشهد برگزار شود. نمایش محدود آثار و اطلاع‌رسانی نکردن درخور برای این نمایشگاه، برای شهری که یکی از هنرمندانش سهم بزرگی در این جشنواره بین‌المللی داشته است، واقعا جای سوال دارد. محمود آزادنیا بعد از آنجل بولیگان مکزیکی و قبل از رود دیگولیار برزیلی، جایزه دوم این جشنواره را با خود به مشهد آورد که به او دست‌مریزاد و تبریک می‌گوییم. این نمایشگاه تا بیست‌ودوم بهمن در نگارخانه اشراق حوزه هنری، واقع در بولوار هاشمیه دایر است. اگر علاقه‌مند هستید که ترامپ و تفکراتش را از زاویه دید هنرمندان کارتونیست و کاریکاتوریست ببینید، حتما سری به آن بزنید.



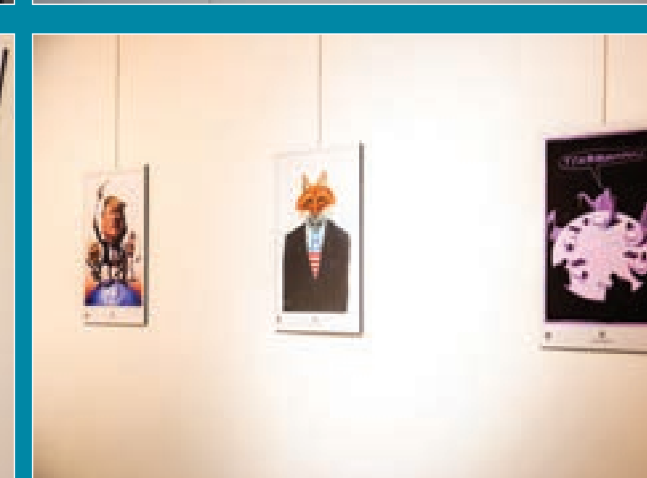












عکس: داوود بهگام | شهرآرا

شهرآرا
روزنامه شهر امید و زندگی
SHAHRARANEWS.IR
۵شنبه
۱۷ بهمن ۱۳۹۸
۱۱جمادی‌الثانی۱۴۴۱
شماره ۳۰۳۹
۰۴
تاریخ و هویت

روزهای بدون روزنامه

نگاهی به علل اعتصاب سراسری مطبوعات ایران در آستانه انقلاب اسلامی



اولین شماره روزنامه خراسان پس از ۶۱ روز اعتصاب - ۱۶ دی ۱۳۵۷

علی صمدی جوان| ماه‌های پایانی رژیم پهلوی با اعتصابات فراگیر دولتی و مردمی گره خورده است آن‌چنان که کورسوی امید برای بقای حکومت را به ناامیدی تبدیل می‌کند.

اعتصاب صنف‌ها، کارمندان اداره‌های دولتی، فرهنگیان، پزشکان و بسیاری از این دست را می‌شود در تیتر یکِ روزنامه‌های آبان ۱۳۵۷ بسیار دید اما اوج این اعتصاب‌ها وقتی رخ می‌دهد که روزنامه‌ها معترض می‌شوند. این اعتراض که بیانگر خدشه واردشده به آزادی قلم به عنوان رکن چهارم دموکراسی است، خیلی سریع در کانون توجه‌های جهانی قرار می‌گیرد و حرکت‌های انقلابی تازه‌تری را در ایران آن روزگار رقم می‌زند. گزارش پیش رو مرور وقایع کشور در ایامی است که هیچ کاغذِ خبری چاپ نشده است و آرشیوی مطبوعاتی برای ثبت تاریخ وجود ندارد.

چگونگی شکل‌گیری اعتصاب

در واقع در تاریخ معاصر ایران، پاییز ۱۳۵۷ به «فصل اعتصاب» مشهور است. موج شکل گرفته در این فصل مهم انقلاب، قلم‌های آزاده را نیز با خود همراه می‌کند تا مطبوعات ایران فصل جدیدی را تجربه کنند. حجم اعتصاب‌ها در زمان روی کار آمدن ازهاری به قدری زیاد می‌شود که بنا به گزارش نیکی کدی، مورخ انقلاب در آمریکا، «تنها تعداد معدودی از دستگاه‌های خدمات عمومی هنوز کار می‌کرد».

ریشه این اعتصاب‌های گوناگون را می‌توان در واقعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ جست‌وجو کرد؛ کشتار مردم در «جمعه سیاه» میزان هم‌بستگی ملی را افزایش می‌دهد و سبب می‌شود تا یکی از مهم‌ترین اعتصاب‌های آن زمان شکل بگیرد؛ اعتصابی که با عنوان «اعتصاب مطبوعات» در تاریخ ماندگار شد.

نخستین اعتصابِ جراید در ایران، از ۱۹ تا ۲۳ مهر ۱۳۵۷ در اعتراض به سانسورهای شدیدی صورت می‌گیرد که از سوی دولت شریف امامی روی داده است.

اعتصاب دوم نیز که ۶۱ روز طول می‌کشد از ۱۵ آبان تا ۱۶ دی همان سال اتفاق می‌افتد که مقارن با دولت نظامی ازهاری است.

در مرتبه اولِ این اعتصاب که کوتاه‌مدت است، نظامیان صبح روز چهارشنبه، ۱۹ مهر، در تحریریه روزنامه‌های «کیهان» و «اطلاعات» حضور پیدا می‌کنند تا بر محتوای مطالب در حال نگارش و چاپ نظارت کنند. جرقه اعتصاب از همین‌جا زده می‌شود. روزنامه‌نگاران در این اعتصاب در پی آن هستند تا تضمینی برای ادامه فعالیت آزاد و جلوگیری از سانسور به‌دست آورند اما وضعیت حاکم به گونه‌ای است که کسی چنین تضمینی را نمی‌دهد و به رغم رایزنی‌های مدیران ۲ روزنامه با فرماندار نظامی وقت تهران، باز هم مأموران از تحریریه خارج نمی‌شوند. چیزی نمی‌گذرد که این خبر به دفاتر مطبوعات دیگر هم می‌رسد. این‌چنین می‌شود که علاوه بر روزنامه‌های یادشده، روزنامه‌های «آیندگان» و «پیغام امروز» هم به جمع اعتصاب‌کنندگان می‌پیوندند. این سلسله زنجیروار پیش می‌رود و مطبوعات تمام کشور را با خود همراه می‌کند. رهبری این اعتصاب را هم سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات بر عهده می‌گیرد.

دولت در چنین شرایطی با ۲ چالش روبه‌رو می‌شود: نخست اینکه دادن هرگونه تعهد امنیت و آزادی به مطبوعات سبب می‌شود ادعای آنان مبنی بر نبود آزادی اثبات شود و این نقضِ حرف دولت درباره وجود آزادی مطبوعات در آن دوره است. دوم، دولت تمایل ندارد مشکل به‌وجودآمده ادامه‌دار شود. بنابراین به‌ناچار با توجه به جو عمومی کشور، در برابر مطالبات مطبوعات کوتاه می‌آید و بدین ترتیب، دور اول اعتصاب‌ها پس از ۴ روز تمام می‌شود.

واکنش‌ها به پیروزی در اعتصاب

در فضای به‌وجودآمده پس از اعتصابات، بیشتر سرمقاله‌ها و مطالب محوری به پیروزی دراین اعتصاب و درج مطالبی به صورت آزادانه در روزنامه‌ها اختصاص دارد.

روزنامه‌های «اطلاعات»، «کیهان» و «آیندگان» با سرمقاله‌هایی چون «چرا اعتصاب کردیم و پیروز شدیم؟»، «نویسندگان مطبوعات پس از ۷۲ سال قلم را زمین گذاشتند» و «اعتصاب ما چرا و چگونه آغاز شد؟» به تشریح اقدام خود پرداختند و در نهایت «کیهان» با تیتر «ما در کنار مردم می‌مانیم» پیوند شکل گرفته با مردم پس از اعتصاب را «تاریخی» می‌کند.

پس از این است که اعتصاب و نتایج حاصل از آن برای رسانه‌های خارجی مستقر در ایران نیز اهمیت می‌یابد. خبرگزاری‌های «رویترز» و «آسوشیتدپرس»، و رادیولندن و رادیومسکو خبرهای مربوط به این اعتصاب را پوشش می‌دهند و انگیزه روزنامه‌ها و علت اقدام مأموران نظامی تهران را انتشار اخبار مربوط به انقلاب امام‌خمینی(ره) بیان می‌کنند.

خبر اعتصاب مطبوعات به گوش روحانیون قم، تهران و مشهد نیز می‌رسد و این اقدام مورد حمایت آنان نیز قرار می‌گیرد.

آیت‌ا... شیرازی که خود در نوشتن بیانیه‌های اعتراضی مشهور است، طی پیامی از حرکت انقلابی روزنامه‌نگاران تجلیل می‌کند. در این دوران، وضعیت کشور به گونه‌ای است که رئیس مجلس شورای ملی و تنی چند از نمایندگان هم به طور مخفیانه از این حرکت مطبوعات پشتیبانی می‌کنند.

اعتصاب دوم مطبوعات در نیمه آبان همان سال رخ می‌دهد و تا ۲ ماه تمام ادامه پیدا می‌کند. علت‌های فراوانی را می‌توان برشمرد که مطبوعات عصر پهلوی را به آن حد از انزجار می‌رساند که ۶۱روز دست به اعتصاب سراسری می‌زنند آنچنان که حتی رسانه‌های حکومتی نیز نمی‌توانند علیه آنان اقدامی کنند.

در واقع، ریشه اصلی این ماجرا را باید در فضای امنیتی حاکم بر مطبوعات پس از کودتای ۲۸ مرداد جست‌وجو کرد که باعث شد مطبوعات تحت نظارت شدید و سانسور نهادهایی چون وزارت اطلاعات و جهانگردی و ساواک قرار گیرند. ناگفته نماند که کشته شدن بسیاری از روزنامه‌نگاران مانند مرتضی کیوان و خسرو گلسرخی نیز در خروش مطبوعات بی‌تأثیر نیست.

در ادامه، دیگر دلایل را می‌توان این‌گونه تحلیل کرد: ۱۰ روز پس از واقعه ۱۷ شهریور ۵۶، ۹۰ روزنامه‌نگار با امضای نامه بی‌سابقه‌ای خطاب به دولت آموزگار، درباره ادعای گزاف او مبنی بر آزادی کامل مطبوعات در دولتش واکنش نشان می‌دهند. این اتفاق بی‌سابقه زمینه‌ساز اعتصاب سال بعد می‌شود. تحرکات داریوش همایون، وزیر اطلاعات و جهانگردی دولت شریف امامی، علیه سندیکای مطبوعات و اعلام جرم علیه آن نیز بار دیگر مطبوعات را علیه دولت متحد می‌سازد و سدی مستحکم در برابر کارشکنی‌های همایون به وجود می‌آورد.

پس از این، دخالت نظامیان در روند انتشار مطبوعات سرفصل مهمی در اعتراضات و اعتصاب مطبوعات است و در واقع، این شکل رفتار حکم جرقه‌ای در انبار باروت مطبوعات ایران را دارد.

نکته مهم دیگر در مورد اعتصاب‌ها اختلاف‌نظر و چندعاملی بودن در حاکمیت ایران سال ۵۷ است که مطبوعات را خشمگین و سردرگم می‌کند.

به عنوان مثال، روزنامه‌نگاران و دولت شریف امامی در دور اول اعتصاب مطبوعات، در حالی به توافق می‌رسند که متن توافق‌نامه آنان ۱۹ مهر از رادیو قرائت می‌شود اما درست ساعتی پس از آن، مأموران نظامی بی توجه به توافق صورت گرفته به دفاتر روزنامه‌ها می‌ریزند تا آنچه را نوشته می‌شود را از صافی حکومتی رد کنند و به این صورت دست به نقض قانون مطبوعات می‌زنند.

اقدام به نفع مردم

پر واضح است که روزنامه‌ها به مخاطبان خود وابسته هستند و روزنامه‌ای که نتواند خواست مردم را برآورده سازد، هیچ جایگاهی ندارد. این نکته با بروز اعتراضات مردمی علیه حکومت، روزنامه‌نگاران را بر آن می‌دارد تا اقدامی عملی به نفع مردم صورت دهند. همین می‌شود که روزنامه‌ها دست به اعتصاب زدند تا دولت را از تریبون‌های سنتی خود محروم سازند. این اعتصاب‌ها جدا از آزادی نسبی و موقتی که برای مطبوعات به ارمغان می‌آورد، حرکتی است که از طرف مردم به معنای همراهی مطبوعات با مبارزات تلقی، و در نتیجه به همراهی بیش از پیش آن‌ها با مطبوعات منجر می‌شود.

منابع:
روزنامه آیندگان، مهر تا آبان ۱۳۵۷
روزنامه اطلاعات، مهر تا آبان ۱۳۵۷
روزنامه کیهان، مهر تا آبان ۱۳۵۷
علی‌اصغر امیرانی، مذاکرات مطبوعات با دولت و نتیجه مهمی که از این آزادی باید گرفت، مجله خواندنی‌ها
نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران
سید مهدی سیدقطبی، انقلاب مشهد به روایت یک روزنامه‌نگار بومی (فصلنامه تاریخ‌پژوهی دانشگاه فردوسی مشهد)
علت‌شناسی اعتصاب مطبوعات در دوره دولت شریف امامی، علیرضا ملایی توانی و دیگران (فصلنامه پژوهشنامه انقلاب اسلامی)

ثبت وقایع انقلاب مشهد با روزانه‌نگاری «آموزگار»

جالب است بدانید مهم‌ترین رویدادهای انقلابی مشهد در دوره اعتصاب مطبوعات رخ می‌دهد. بنابراین هیچ آرشیو مطبوعاتی‌ای برای آن‌ها وجود ندارد. همین است که سید اسماعیل آموزگار دست به قلم می‌برد و با روزانه‌نگاری‌های خود در این ایام بخش مهمی از روند انقلاب در مشهد را ثبت و حفظ می‌کند. او که در این ایام روزنامه‌نگار و مدیرمسئول روزنامه «سیاه‌وسفید» در مشهد بوده است به یادداشت‌نویسی شخصی از وقایع مشهد روی می‌آورد. این یادداشت‌ها از ۱۵ آذر ۱۳۵۷ آغاز می‌شود و تا ۱۲ دی همان سال ادامه پیدا می‌کند. مطالبی همچون قتل یک سرباز مشهدی به دست سرهنگ طباطبایی، راهپیمایی تاسوعای حسینی و اخلال چپ‌ها و چماق‌داران حکومتی در آن و گزارش اولین خطبه‌خوانی غیرحکومتی در شب عاشورا در حرم امام رضا(ع)، حمله به بیمارستان امام رضا (شاهرضا)، حمله چماق‌داران از قوچان به مشهد، انتصاب سرلشکر میرهادی به فرمانداری نظامی مشهد، کشتار دوم دی ۵۷ به دستور فرماندار جدید و تعطیلی شهر، تشییع پیکر شهید مهندس‌نشان، استاد دانشگاه فردوسی، آتش‌سوزی در زندان وکیل‌آباد و عزل سپهبد امیرعزیزی، استاندار خراسان در ۱۲ دی از مهم‌ترین وقایع مشهد در مدت اعتصاب مطبوعات است که آموزگار به عنوان تنها روزنامه‌نگار مشهدی آن زمان، آن‌ها را ثبت کرده و برای آیندگان به یادگار گذاشته است.

خبرها را تنظیم می‌کردیم اما چاپ نمی‌شد

غلامرضا عنایتی، یکی از روزنامه‌نگاران قدیمی مشهد که آبان سال ۵۷ در تحریریه روزنامه خراسان مشغول به کار بوده است، درباره حال و هوای روزنامه شهرمان در ایام اعتصاب شصت‌ویک‌روزه مطبوعات کشور می‌گوید: «با اینکه وسایل ارتباطی به گستردگی امروز نبود، خبرنگاران و روزنامه‌نگاران مشهد با همکاران خود در مطبوعات پایتخت و دیگر شهرهای کشور ارتباط داشتند و اخبار انقلاب را رصد می‌کردند. آن دوره، اعتصاب در همه نهادها معمول بود. یک روز خبر اعتصاب معلمان می‌رسید و فردا روز از اعتصاب کارمندان می‌گفتند. وقتی مطبوعات تهران دست به اعتصاب زدند، باقی جراید کشور هم از آنان حمایت کردند. ما هم که یکی از روزنامه‌های سرشناس کشور بودیم از این حرکت باز نماندیم. ۱۵ آبان بود که تصمیم گرفتیم روزنامه را چاپ نکنیم. خواسته‌مان هم آزادی بیان در مطبوعات بود. در واقع، آن دوران خفقان شدیدی بر کشور حاکم بود و هیچ کاری حساب و کتاب نداشت. یعنی نمی‌شد آنچه را می‌دیدی و حس می‌کردی بنویسی. مردم به‌ویژه اداری‌ها و مطبوعاتی‌ها بلاتکلیف بودند و نمی‌دانستند باید چه کنند. اینکه «حالا باید چه‌کار کنیم؟» پرسشی بود که هرروز در تحریریه از خودمان می‌پرسیدیم. وقتی اعتصاب کردیم، تا ۲ ماه روزنامه «خراسان» چاپ نداشت ولی ما سر کار می‌رفتیم. یعنی توی تحریریه خبرها را تنظیم می‌کردیم اما چاپ نمی‌شد. ۶۰ روز به همین منوال گذشت تا اعتصاب تهران و بعد هم اعتصاب کشوری جراید به پایان رسید. توی مشهد خبری نبود و ما تابع عملکرد پایتخت بودیم چون نبض اتفاقات و رویدادها در تهران می‌زد.

۱۷ بهمن ۵۷ به روایت مشهد

۸ صبح

یوسف چوبک، شهردار وقت مشهد، پیام تبریکی به مناسبت ورود امام خمینی(ره) به تهران مخابره می‌کند. متن این پیام چنین است: «بازگشت مبارز توانا و عالی‌قدر حضرت امام خمینی(ره) را به میهن، از صمیم قلب به هم‌وطنان عزیز تبریک و تهنیت عرض نموده و موفقیت آن پیشوای بزرگ و فداکار را از خداوند متعال مسئلت دارم.»

۹:۳۰ صبح

دانشجویان در حمایت از دولت بازرگان که منتخب امام(ره) بود به تظاهرات دست زده‌اند. ادامه این تظاهرات تا مقابل منزل آقای شیرازی و مدرسه نواب ادامه می‌یابد. این جمعیت که با پیوستن مردم به آن بر شمار ایشان افزوده می‌شود، به سمت حرم پیش می‌روند و در حالی که پا بر زمین می‌کوبند، شعار «مهندس بازرگان، نخست‌وزیر ایران» سر می‌دهند.

۱۰ صبح

از طرف کمیته امداد امام خمینی(ره) برای ۱۰۵۰ نفر از اعضای خانواده‌های شهدای مشهد و حومه، نمایشگاه عکس شهدا در محل باشگاه دانشگاه فردوسی برپا شد.